

مانیفست حزب کمونیست

کارل مارکس
فریدریش انگلس



پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!

مانیفست حزب کمونیست^۱

نوشته شده در دسامبر ۱۸۴۷ و متن اصلی به زبان آلمانی ژانویه ۱۸۴۸. در فوریه ۱۸۴۸ در لندن نخستین بار بصورت جزوه ای بطبع رسید

فهرست

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳

۱- بورژواها و پرولتارها

۲- پرولتارها و کمونیست‌ها

۳- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱- سوسیالیسم ارتجاعی

الف- سوسیالیسم فئودالی

ب- سوسیالیسم خرده بورژوازی

ج- سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم

«حقیقی»

۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی

۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی

۴- مناسبات کمونیست‌ها با احزاب

اپوزیسیون

یادداشت‌ها



پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲^۲

پاریس- یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت - حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمی‌تواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه، پیام شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران»، چاپ آلمانی، صفحه ۱۹، که در آنجا این فکر بطور کامل‌تری شرح و بسط داده شده است.) بعلاوه بخودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر می‌گیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی‌دانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه‌ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین سال ۱۸۴۷ تا امروز را دربر گیرد، اقدام به چاپ کنونی «مانیفست» برای ما چنان غیرمنتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فریدریش انگلس
لندن، ۲۴ ژوئن، ۱۸۷۲

اتحادیه کمونیست‌ها، این سازمان بین‌المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها می‌توانست بصورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نماییم. بدین ترتیب «مانیفست»^۳ زیرین بوجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه^۴ دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. «مانیفست» که ابتدا به آلمانی به چاپ رسید، دست کم دوازده بار بدین زبان با چاپ‌های گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که بوسیله میس هلن ماک فارلن انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، در شهر لندن در Red Republican^۵ منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلاً سه بار در آمریکا، ترجمه‌های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسه - برای اولین دفعه کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج و اخیراً نیز در «Le Socialiste»^۶ چاپ نیویورک، منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سال‌های شصت در شهر ژنو انجام گرفت. به زبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید.

گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمان‌های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است، و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آنگاه به میزان بیشتری در کمون

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲^۶

روسیه می‌دانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا^۷، اسیر جنگی انقلابی است و روسیه طلاهدار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پرتب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشین^۸ روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را ببیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سال‌های شصت^۹ انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه Колокол^{۱۰} به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی «مانیفست» در باختر می‌توانست تنها بمثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب می‌شد. و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می‌دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می‌شدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرزه در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره‌برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و بویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فرم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرم‌ها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود می‌سازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش می‌رود و سرمایه بطور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳^{۱۱}

متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید به تنهایی امضاء کنم. مارکس - مردی که همه طبقه کارگر اروپا و آمریکا به او بیش از هر فرد دیگری مدیون است - اینک در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روئیده است. بهر صورت پس از درگذشت او دیگر نمی‌تواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل «مانیفست» در میان باشد. باینجهت من بویژه ضروری می‌دانم که مراتب زیرین را با وضوح کاملی یکبار دیگر بیان دارم.

آن فکر اساسی که سراسر «مانیفست» را بهم پیوند میدهد، یعنی این که تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید ناشی می‌شود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل می‌دهد، و اینکه بنابر این کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین طبقات استثمارزده و استثمارگر، بین طبقات محکوم و حاکم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اینکه اکنون این مبارزه بجائی رسیده است که طبقه استثمارزده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمی‌تواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند. - این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است.*

من این نکته را بارها گفته‌ام ولی بخصوص اکنون لازم می‌دانم که آنرا در مقدمه خود «مانیفست» نیز ذکر نمایم.

ف . انگلس

لندن، ۲۸ ژوئن ۱۸۸۳

* من در پیشگفتار ترجمه انگلیسی چنین نوشته‌ام: «به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست‌شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک می‌شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم، از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه کارگر انگلستان» بخوبی می‌توان فهمید. ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت.» (حاشیه انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰)

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۴۸

«مانیفست» بعنوان برنامه اتحادیه کمونیست‌ها یا سازمان کارگری که در آغاز منحصراً آلمانی بود و سپس به یک سازمان بین‌المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار می‌بایستی بصورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگره اتحادیه، که در نوامبر ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دست نویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد. ترجمه فرانسه اندکی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمه انگلیسی که بوسیله میس هلن ماک فارلین انجام شده بود، در Red Republican متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس - این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی - باز هم برای مدتی انجام خواسته‌های اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر اروپا را عقب انداخت. از آنموقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروه‌های مختلف طبقه‌دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یکدیگر مبارزه می‌کردند؛ طبقه کارگر ناچار شد برای بدست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقه متوسط را اشغال نماید. هر گونه جنبش مستقل پرولتاری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز می‌داد، بیرحمانه سرکوب می‌شد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها را که آن هنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضاء این کمیته توقیف شدند و پس از هجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این «محاکمه کمونیست‌های کلنی»^{۱۳} که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر بطول انجامید؛ هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضاء علی‌الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما «مانیفست» بنظر می‌رسید که از آنموقع محکوم به فراموشی است.

هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین‌المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی بمنظور گرد آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتاری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمی‌توانست بلافاصله اصولی را که در «مانیفست» بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین‌المللی می‌بایستی آنقدر وسیع باشد که هم برای تردیونیون‌های انگلیسی و هم برای پیروان پرودون در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالین‌های* آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس که این برنامه را بنحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - ناچار می‌بایستی به کارگران بیهوده بودن نسخه‌های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کامل‌تر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده نماید - حق هم بجانب مارکس بود. هنگامیکه بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودونیسیم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی تردیونیون‌های محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آنها مدت‌ها بود رابطه خود را با بین‌الملل گسسته بودند، بتدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم»^{۱۴} در واقع، اصول «مانیفست» بین کارگران کلیه کشورها انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود «مانیفست» هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ ببعد چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در Woodhull and Claflin's Weekly^{۱۵} به طبع

* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود می‌داند. ولی در تبلیغات عمومی خود در سالهای ۱۸۶۲ - ۱۸۶۴ از خواست جمعیت‌های تعاونی تولیدی که دولت با اعطاء اعتبارات از آنها نگاهداری می‌نمود، گامی فراتر نگذاشت. (حاشیه انگلس)

رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه‌ای به فرانسه انجام گرفت و در *Le socialiste* نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام ببعد لااقل دو ترجمه دیگر انگلیسی با کم و بیش تحریف در آمریکا بعمل آمد و یکی از آنها در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوان سال ۱۸۶۳ در مطبعه (ناقوس) متعلق به گرتسن واقع در ژنو بطبع رسید؛ ترجمه دوم روسی، که از آن ورا زاسولیچ قهرمان بود^{۱۶} ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه‌ای به زبان دانمارکی^{۱۷} در *Socialdemokratisk Bibliothek* کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد؛ ترجمه جدید فرانسه در *Le Socialiste*^{۱۸} پاریس در سال ۱۸۸۶ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی بعمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت^{۱۹}. از طبع‌های مجدد متن آلمانی ذکری بمیان نمی‌آوریم، این متن لااقل دوازده بار بزبان آلمانی تجدید طبع شد. ترجمه ارمنی، که می‌بایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، بطوریکه به من گفته‌اند، انتشار نیافت و تنها علت آنهم این بود که ناشر می‌ترسید کتاب را بنام مارکس پخش کند، مترجم هم حاضر نبود «مانیفست» را بعنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه‌های بعدی بزبان‌های دیگر چیزهائی شنیده‌ام ولی خودم این ترجمه‌ها را ندیده‌ام. بدین ترتیب تاریخچه «مانیفست» تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس می‌سازد؛ در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیون‌ها کارگر از سبیری تا کالیفرنیا آن را پذیرفته‌اند.

با وجود این، هنگامیکه ما این کتاب را می‌نگاشتیم نمی‌توانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم‌های مختلف تخیلی مانند طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق می‌شد که هر دوی آنها دیگر بصورت طریقت‌های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند، و از طرف دیگر به انواع افسون‌گران اجتماعی اطلاق می‌شد که وعده می‌کردند، بی‌آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را بوسیله وصله کاری‌های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده» دوخته و

از آنها کمک می‌طلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام می‌نمود، که در آن ایام خود را کمونیست می‌نامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم بتدریج به نقطه اساسی دست می‌یافت و در محیط طبقه کارگر باندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم - جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لااقل «محترم» بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل ما بر این عقیده بودیم که «نجات طبقه کارگر فقط می‌تواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد»^{۲۰} در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. بعلاوه از آن ببعد هم هرگز ب فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آنکه «مانیفست» اثر مشترک ماست، ولی خویشان را موظف می‌دانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد به مارکس تعلق دارد. آن اصل اینست که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی می‌گردد زیربنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها بوسیله آن زیربنا می‌توان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابر این سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه‌ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین طبقات استثمارگر و استثمارزده، طبقات حاکم و محکوم بوده است؛ و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله‌ای رسیده است که در آن طبقه استثمارزده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی‌تواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که بعقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست‌شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ بتدریج نزدیک می‌شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به «وضع طبقه

کارگر انگلستان* بخوبی می‌توان فهمید. ولی هنگامیکه در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پروراند بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت. از پیشگفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۲ نوشته‌ام جملات زیرین را نقل می‌کنم:

«گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این «مانیفست» شرح و بسط داده شده است رویهمرفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی بعمل آید. اجراء عملی این اصول، همانطور که در خود «مانیفست» ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و بهمین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است بهیچوجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ بشکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق‌العاده صنایع بزرگ در جریان سال‌های از ۱۸۴۸ ببعده و بهبود و رشد سازمان‌های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است**، و نیز نظر به تجربیات عملی که اوایل در انقلاب فوریه و آنگاه بمیزان بیشتری در کمون پاریس - یعنی هنگامیکه برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را بدست داشت - حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. بویژه آنکه کمون ثابت کرد که «طبقه کارگر نمی‌تواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد.» (رجوع کنید به «جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران»، لندن، ترولوف، ۱۸۷۱، صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر بطور کامل‌تری شرح و بسط داده شده است.) بعلاوه بخودی خود واضع است که انتقاد از نوشته‌های

*The Condition of the Working Class in England in 1844. By Frederick Engels. Translated by Florence K. Wischnewetzky, New York. Lovell London. W. Reeves, 1888. (حاشیه انگلس)

** در پیشگفتار چاپ آلمانی ۱۸۷۲، این جمله با کمی تغییر آمده است. رجوع شود به پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ همین کتاب. - مترجم

سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را دربر می‌گیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو اینکه رئیس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی در پراتیک دیگر کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نامبرده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود «مانیفست» سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی‌دانیم که در آن تغییری وارد سازیم.»

ترجمه کنونی متعلق به آقای سمونل مور است که قسمت عمده «کاپیتال» مارکس را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آنرا از نظر گذرانیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

ف. انگلس

لندن، ۳۰ ژانویه، ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰^{۲۱}

اروپای باختری خاتمه دهد. این هر دو کیفیت بنوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فرم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرم‌ها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود می‌سازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو بافزایش می‌رود و سرمایه بطور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

حال بروسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه می‌دانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلابی است و روسیه طلایه دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه «مانیفست کمونیستی» عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پرتب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم.

اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آتشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را ببیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.»

ک. مارکس، ف. انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه، ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت: Manifest Komunistyczny. سپس ترجمه تازه‌ای به زبان دانمارکی در Socialdemokratisk, Kjöbenhavn 1885 Bibliothek منتشر شد. متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت‌های اساسی آن که گویا برای

از زمانیکه سطور فوق نگاشته شده است^{۲۲} یکبار دیگر لازم آمد که «مانیفست» به زبان آلمانی چاپ شود و بعلاوه برای خود «مانیفست» هم حواث بسیاری رخ داده است که جا دارد در اینجا ذکری از آن بمان آوریم.

در سال ۱۸۸۲ در ژنو دومین ترجمه روسی که بوسیله ورا زاسولچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیشگفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دستنویس آلمانی را گم کرده‌ام^{۲۳} و مجبورم آنرا دو باره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل اندکی صدمه میزند. پیشگفتار این است:

«نخستین چاپ روسی «مانیفست حزب کمونیست» ترجمه باکونین، در آغاز سال‌های شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه Колокол به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی «مانیفست» در باختر می‌توانست تنها بمثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است. این که تا چه اندازه در هنگام انتشار این «مانیفست» (یعنی در ژانویه سال ۱۸۴۸) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل «مانیفست» تحت عنوان «مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون» نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب می‌شد. و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می‌دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می‌شدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را بلرزه در آورده است. بعلاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آنچنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پرثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی

مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و بطور کلی در برخی قسمت‌ها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که اگر از روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم می‌شود در صورتیکه مترجم دقت بیشتری مبذول می‌داشت می‌توانست به نتایج ممتازی نائل آید.

در سال ۱۸۸۶ ترجمه جدیدی به زبان فرانسه در Le Socialiste پاریس انتشار یافت؛ در بین ترجمه‌هایی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب می‌شود.

در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه‌ای به زبان اسپانیولی بعمل آمد که ابتدا در مجله El Socialista که در مادرید منتشر می‌شود و سپس بصورت رساله جداگانه‌ای چاپ شد:

Manifiesto del Partido Comunista, por Carlos Marx y F. Engels, Madrid, Administracion de "El Socialista", Hernan cortes 8.

بعنوان یک نکته جالب لازم به ذکر می‌دانم که در سال ۱۸۸۷ دست نویس ترجمه ارمنی «مانیفست» به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آنرا به چاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آنست چاپ کند و بیشتر صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه‌های آمریکائی کم و بیش ناموثقی منتشر شد. سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من سموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آنرا یکبار دیگر از نظر گذرانیم. عنوان آن چنین است:

Manifesto of the Communist Party, by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English translation, edited and annotated by Frederik Engels, 1888, London, William Reeves, 185 Fleet st., E.C.

بعضی از ملاحظاتی که من برای ترجمه نوشته‌ام به چاپ فعلی ضمیمه است.

«مانیفست» برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامیکه «مانیفست» انتشار یافت پیشگامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آنرا با شعور و شغف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه‌هایی که در پیشگفتار اول از آنها نامبرده‌ایم ثابت می‌کند) ولی بزودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ آغاز گردید «مانیفست» را در اطاق

نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محاکمه کمونیستهای کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ «طبق موازین قانونی»، غیر قانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و «مانیفست» نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت.

هنگامیکه طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد حاکمیت طبقات حاکمه آغاز کند، «جمعیت بین‌المللی کارگران» ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد. بهمین جهت این جمعیت نمی‌توانست بلاواسطه طبق اصول مشروحه در «مانیفست» دست بکار شود، بلکه می‌بایستی آنچنان برنامه‌ای داشته باشد که در را به روی تردیونیون‌های انگلیسی و پرودونیست‌های فرانسوی و بلژیکی و ایتالیائی و اسپانیائی و لاسالین‌های آلمانی* نبندد. این برنامه - یعنی مقدمه آئین نامه بین‌المللی را - مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آنارشئیست‌ها نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در «مانیفست» اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - نمی‌توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیر ماندنی که تا آن زمان از آن پیروی می‌کردند، بی‌پر و پاست، و نمی‌توانست مغزهای آنان را برای درک کامل‌تر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده‌تر نکند. حق هم به جانب مارکس بود. هنگامیکه بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگر بکلی با آنچه که در آغاز تشکیل بین‌الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴ بود، تفاوت داشت. پرودونیسیم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال احتضار بود و حتی تردیونیون‌های مافوق محافظه‌کار انگلیسی تدریجاً به جایی رسیدند که در سال ۱۸۸۷، که رئیس‌کنگره آنها در سوانس

* خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوا داشت که وی «شاگرد» مارکس است و بدین دلیل «مانیفست» را پایه نظریات خود می‌داند. ولی طرفداران او روش دیگری داشتند و از خواست وی دانه بر ایجاد جمعیت‌های تعاونی تولیدی با اعتبارات دولتی فراتر نمی‌رفتند و طبقه کارگر را به هواداران کمک از جانب دولت و هواداران کمک از جانب خود، تقسیم می‌کردند. (حاشیه انگلس)

توانست از جانب آنها بگوید: «دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم.» و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری بود که در «مانیفست» تشریح شده است.

بدین ترتیب تاریخ «مانیفست» تا حدودی تاریخ جنبش معاصر کارگری را، از سال ۱۸۴۸ به بعد، منعکس می‌کند. در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رائج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترک توده‌های چندین میلیونی کارگران کلیه کشورها از سیبری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمی‌توانستیم آنرا مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق می‌شد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی، مخصوصاً به طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دوی آنها در همان موقع بصورت طریقت‌های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند. و دیگری به انواع افسون‌گران اجتماعی که وعده می‌کردند، بی آنکه کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند، مصائب اجتماعی را بوسیله انواع وسائل اکسیر مانند و وصله کاری‌های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات «تحصیل کرده» دوخته و از آنها کمک می‌طلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست می‌خواند. این یک کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی باندازه کافی نیرومند بود برای آنکه دو سیستم کمونیسم تخیلی یعنی کمونیسم «ایکاری» متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم - جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً برانزده شمرده می‌شد ولی کمونیسم درست برعکس. و از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم باینکه «نجات طبقه کارگر فقط می‌تواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد» در انتخاب یکی از این دو نام تردید جاز نداشتیم و از آن بعد نیز هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

«پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!» وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس،

یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین‌المللی کارگران، که خاطره پرافتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین‌الملل روی هم رفته تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید پرلتارهای همه کشورها، که شالوده آنرا این بین‌الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است موضوعی است که وضع کنونی بهترین شاهد آنست. زیرا امروز، در لحظه‌ای که این سطور را می‌نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای رزمنده خود را که برای اولین بار بصورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و بخاطر نزدیکترین هدف واحد گرد آمده است، سان می‌بیند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آنرا حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین‌الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است^{۲۴}. منظره امروز به سرمایه‌داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورها اکنون واقعاً متحد شده‌اند.

ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود میدید!

ف. انگلس

لندن، اول مه، ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۲۰۱۸۹۲

خود این حقیقت که چاپ تازه‌ای از «مانیفست کمونیستی» به زبان لهستانی ضروری شده است اجازه می‌دهد نتیجه‌گیری‌های چندی بشود:

مقدم بر همه شایان ذکر است که «مانیفست» در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. بهمان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود بعنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت می‌گردد، جنبش سوسیالیستی در میان آنها دامنه می‌گیرد و تقاضای «مانیفست» فزونی می‌یابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره «مانیفست» به زبان یک کشور معین، می‌توان بطور نسبتاً دقیق نه تنها وضع جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد.

بهمین جهت طبع جدید «مانیفست» به زبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است. و اینکه در واقع چنین پیشرفتی در عرض ده سالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، بهیچوجه نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد. لهستان روسیه، لهستان کنگره‌ای^{۲۶} یک ناحیه صنعتی مهم امپراطوری روسیه شده است. در حالیکه صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه‌داران رقابت کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین بروسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران لهستان با سرعت انتشار می‌یابد و تقاضای «مانیفست» روزافزون است.

ولی این تکامل سریع صنایع لهستان، که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است بنوبه خود دلیل تازه‌ای بر نیروی حیاتی پایان ناپذیر ملت لهستان و

ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است نه تنها مربوط به خود لهستانیان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتاری ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین حال بدست مجریان وصایای خود - یعنی لوئی بناپارت و بیسمارک - بااستقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامیکه در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، بحال خود گذاشتند. اشراف نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دوباره بدست آورند؛ برای بورژوازی، اکنون این استقلال حداقل علسوییه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان میتواند بدست آورد و اگر بدست آورد استقلال در دستهای او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف. انگلس

لندن، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳^{۲۷} - به خواننده ایتالیائی

انتشار «مانیفست حزب کمونیست» تقریباً بطور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روز انقلاب های میلان و برلن یا قیام مسلحانه دو ملت، ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پرکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و بهمین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. ایتالیا در انقیاد امپراتور اطریش بسر می برد و آلمان یوغ تزار کل روسیه را بر گردن داشت که اگر چه غیر مستقیم بود سبکتر احساس نمی شد. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از این ننگ رهائی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم بذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدان جهت بود که بقول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علیرغم اراده خود به مجریان وصایای آن مبدل گردیدند.^{۲۸}

همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد: طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان برپا می کرد و جان خود را نثار می نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی. اما، با آنکه آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت بخوبی با خبر بودند معهداً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچکدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. بهمین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه داران به چنگ آورد. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اطریش، کارگران از همان ابتدا تنها عملشان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را بدست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. بهمین جهت انقلاب ۱۸۴۸ می بایستی به وحدت و استقلال آن مللی که تا آن زمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت به لهستان رسیده است.

بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کوبید و زمینه را برایش مهیا ساخت، نظام بورژوازی که در همه کشورها مسبب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است؛ بدینسان، بقول «مانیفست» نظام بورژوازی گورکن خود را بوجود آورده است. بدون اسقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل، نه یگانگی بین المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری مسالمت آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدف های مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید!

پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور می گرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضج است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی میسر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد، همانطور که انتشار اصل کتاب مبشر انقلاب جهانی بود.

«مانیفست» با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه داری در گذشته ایفا کرد ادا می کند. نخستین ملت سرمایه داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه داری در سیمای با عظمتی مجسم می شود. این سیما - دانتی ایتالیائی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز می شود. آیا ایتالیا، دانتی جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاری را توفیق کند، بما خواهد داد؟

ف. انگلس

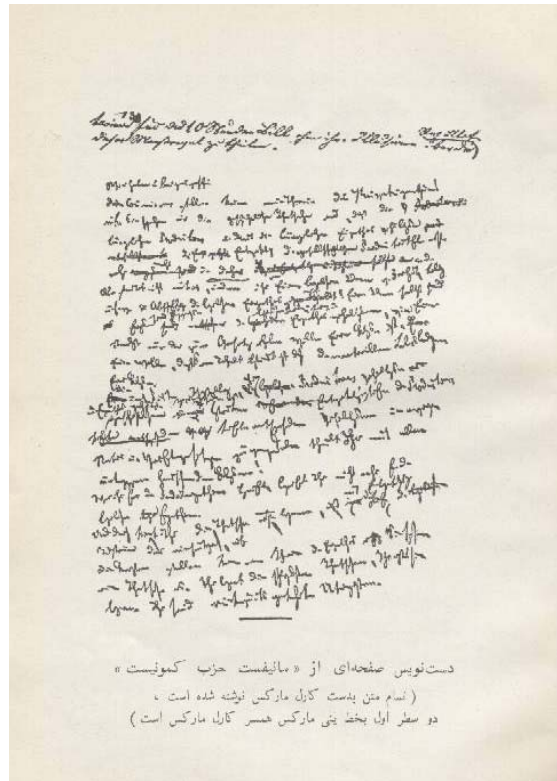
لندن، اول فوریه، ۱۸۹۳

۱- بورژواها و پرولتارها*

تاریخ کلیه جامعه‌هائی که تاکنون وجود داشته** تاریخ مبارزه طبقاتی است.

مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و صرف، استادکار*** و شاگرد، - خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه‌ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ائی که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فزونی مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند.

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در روم قدیم ما پاتریسین‌ها، شوالیه‌ها، پلبین‌ها، بردگان و در قرون وسطی به اربابان فئودال، واسال‌ها، استادکاران، شاگردان و سرف‌ها برخورد می‌کنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه بندی خاصی وجود دارد.



* مقصود از بورژوازی - طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجرا کنندگان کار مزدورینند. مقصود از پرولتاریا - طبقه کارگر مزدور معاصر است، که از خود صاحب هیچگونه ابزار تولید نیست و برای آنکه زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد. (حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸)

** یعنی تمام تاریخی که به صورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۷ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً بهیچوجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان می‌گذرد هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد. مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبدا و منشاء اجتماعی است که کلیه اقوام ژرمنی تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند و بتدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند شکل اولیه جامعه می‌باشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه‌واری که داشته است، مرگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقوقی قبیله و موقعیت آن در میان طائفه، به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد تقسیم میشود. من سعی کردم که در کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (چاپ دوم Stuttgart ۱۸۸۶) جریان این تجربه را توصیف کنم. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸، آخرین جمله در طبع آلمانی ۱۸۹۰ حذف شد).

*** استاد کار- عضو کامل‌الحقوق صنف خود است، استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب مقدس این شبح متحد شده‌اند: پاپ و تزار، مترنیش و گیزو، رادیکالهای فرانسه و پلیس آلمان. کجا است آن حزب اپوزیسیونی که مخالفینش، که بر مسند قدرت نشسته‌اند نام کمونیستی روی آن نگذارند؟ کجا است آن حزب اپوزیسیونی که بنوبه خود داغ اتهام کمونیسم را خواه بر عناصر اپوزیسیون پیشگام‌تر و خواه بر مخالفین مرتجع خویش نزنند؟

از این امر دو نتیجه حاصل می‌شود.

همه قدرتهای اروپا اکنون دیگر کمونیسم را بمثابه قدرتی تلقی می‌کنند.

حال تماماً وقت آن در رسیده است که کمونیست‌ها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبح کمونیسم مانیفست خود حزب را قرار دهند.

بدین منظور کمونیست‌های ملیت‌های کاملاً گوناگون در لندن گرد آمدند و «مانیفست» زیرین را که اکنون بزبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیائی و فلاماندی و دانمارکی انتشار می‌یابد طرح ریزی کردند.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فنودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است. سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرف‌های قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند؛ از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریائی دور آفریقا، برای بورژوازی که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای بوجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها بطور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن زمان بی‌سابقه بود و بدین‌سان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فنودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فنودالی یا صنفی صنعت اکنون دیگر تقاضا را که به مراعات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمی‌توانست تکافو کند. جای آن را صنعت یدی گرفت. استادان کارگاه بوسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند؛ تقسیم کار بین سازمان‌های حرفه‌ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاه‌های جداگانه داد.

اما بازارها دائماً در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صنعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن برنمی‌آمد. آنگاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صنعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی؛ سرکردگان لشکرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند.

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آن را زمینه چینی کرده بود، بوجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق‌العاده‌ای داد. این امر بنوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و بهمان نسبتی که صنایع، تجارت و کشتی‌رانی و راه‌آهن بسط می‌یافت بورژوازی نیز رشد و تکامل می‌پذیرفت

و بر سرمایه‌های خویش می‌افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب می‌راند.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که بورژوازی نوین خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یکرشته تحولات در شیوه تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه‌ای را* از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فنودال صنفی ستمکش بود در کمون** بصورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در اینجا -جمهوری مستقل شهری بود*** و در آنجا -«صنف سومی» که به سلطنت مالیات می‌پرداخت**** و سپس در دوره صناعت یدی در سلطنت‌های صنفی یا مطلقه حریف اشرافیت گردید و بطور کلی پایه اساسی سلطنت‌های بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر بفرد بدست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ایست که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره می‌نماید.

بورژوازی در تاریخ نقش فوق‌العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی، هر جا که بقدرت رسید، کلیه مناسبات فنودالی، پادشاهی و احساساتی را برهم زد. پیوندهای رنگارنگ فنودالی را که انسان را به

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ در دنبال کلمه «کامیابی سیاسی مربوطه» عبارت «این طبقه» نیز اضافه شده است. - مترجم

** شهرهایی که در فرانسه بوجود می‌آمد، حتی قبل از آنکه از فرمانروایان و اربابان فنودال خودمختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان «صنف سوم» بدست آوردند، «کمون» نامیده می‌شدند. و بطور کلی می‌توان گفت در اینجا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه به منزله کشور نمونه‌واری انتخاب شده‌اند. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

«کمون» نامی است که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه پس از آنکه نخستین بار توانستند از اربابان فنودال حق خودمختاری را بازخرید کنند و یا خود بدست آورند - به جماعت شهری خود اطلاق نمودند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

*** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات «جمهوری مستقل شهری» این کلمات گذارده شد: «مانند ایتالیا و آلمان». مترجم

**** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از عبارت «صنف سومی بود که به سلطنت مالیات می‌پرداخت» ذکر شده است: «مانند فرانسه». - مترجم

«مخدومین طبیعی» خویش وابسته می‌ساخت، بی‌رحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و «نقدینه» بی‌عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه مآبانه و شیوه احساساتی تنگ‌نظرانه را در آبهای یخ زده حساب‌گری‌های خودپرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و بجای آزادی‌های بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق به کف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه ایراراج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدان‌ها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره‌خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه‌آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن آسانی، مکمل برارزنده قدرت نمائی‌های خشونت‌آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت‌نمائی که مرتجعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چه چیزهاست و عجایی از هنر پدید آورد، که بکلی غیر از اهرم مصر و لوله‌های آب رم و کاتدرال‌های گتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمره از مهاجرت‌های اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در افزارهای تولید و بنابر این بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و همچنین مجموع مناسبات اجتماعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد، و حال آنکه بر عکس اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلاانقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی - دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق* مشخص می‌سازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با

همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند، و آنچه که تازه ساخته شده، پیش از آنکه جانی بگیرد کهنه شده است. آنچه که صنفی و راکد است معدوم می‌گردد، آنچه که مقدس است از قدس خود عاری می‌شود و سرانجام انسان‌ها ناگزیر می‌شوند به وضع زندگی و روابط متقابل خویش با دیدگانی هوشیار بنگرند.

نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و علیرغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورد ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواج‌شان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد - رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. بجای نیازمندی‌های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردد، اینک حوایج نوین بروز می‌کند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات* جهانی ساخته می‌شود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی‌حد و اندازه وسایل ارتباط همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی - همان توپخانه سنگینی است که با آن هرگونه دیوارهای چین را در هم می‌کوبد و لجوجانه‌ترین

* در اینجا منظور ادبیات نوشته‌های علمی، هنری و فلسفی می‌باشد. - مترجم

* در متن اصلی آلمانی ۱۸۹۰ بجای کلمه «سابق» کلمه «دیگر» نوشته شده است. - مترجم

کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می‌سازد. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که باصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی هم‌شکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان بوجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده به میزان شگرفی افزود و بدین‌سان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. بهمان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختار نمود.

بورژوازی بیش از پیش پراکندگی وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع می‌سازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسائل تولید را متمرکز نموده و مالکیت را در دست عده کمی متمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستان‌های مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومت‌ها و مقررات گمرکی مختلف بودند، به صورت یک ملت واحد با حکومت واحد، قانون‌گذاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آنچنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسل‌های گذشته جمعاً بوجود آورده‌اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، بکار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتی‌رانی، راه‌آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن یک سلسله از بخش‌های جهان، قابل کشتی‌رانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گویی از اعماق زمین می‌جوشند - کدام یک از اعصار گذشته می‌توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله‌ای که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا عبارات

دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت - دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده ایکه رشد یافته بودند از دست دادند. و بجای آنکه تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند* و به پابند آن مبدل گردیدند. می‌بایستی آنها را خورد کرد و خورد هم شدند. رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام می‌پذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه‌ای که گویی سحرآسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را بوجود آورده است، اکنون شبیه به جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت‌الارضی که با افسون خود احضار نموده است بر نمی‌آید. حال دیگر یک چند ده سال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارت است از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد مناسبات تولید معاصر، برضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه اوست. کافی است به بحران‌های تجارتي اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدید آمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار می‌دهند. در مواقع بحران تجارتي هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که بوجود آمده‌اند نیز نابود می‌گردد. هنگام بحران‌ها یک بیماری همگانی اجتماعی پدید می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول بنظر می‌رسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقراه باز می‌گردد و بغتاً بحال بربریت دچار می‌شود، گویی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمان‌سوزی او را از همه وسایل زندگی محروم ساخته است؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آنکه جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی، بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولده ایکه در اختیار اوست، دیگر بکار تکامل تمدن بورژوازی و** مناسبات بورژوازی مالکیت نمی‌خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ این جمله نیست. - مترجم

** در چاپ‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳، ۱۸۹۰ کلمات «تمدن بورژوازی و» افتاده است. - مترجم

مناسبات بسی عظیم شده‌اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نمای آنها را مانع می‌گردد؛ و هنگامیکه نیروهای مولده درهم شکستن تمام این موانع و سدها را آغاز می‌کنند، آنگاه سراسر جامعه بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دستخوش خطر می‌سازند. دایره مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع میکند؟ از طرفی بوسیله محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر بوسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحران‌های وسیع‌تر و مخرب‌تری را آماده می‌کند و از وسائل جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فئودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را بسوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتاریا را نیز بوجود آورد.

بهمان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. اینان تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی می‌توانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران که مجبورند فرد فرد خود را بفروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و بهمین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هرگونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زانده ساده ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یکنواخت‌ترین شیوه‌هایی را می‌خواهند که آسان‌تر از همه فرا گرفته می‌شود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر می‌شود تنها منحصر می‌گردد به تهیه وسایل معیشتی که برای حفظ خودش و بقاء نسلش ضروری است. و بهای کالا، و از آن جمله بهای کار^{۲۹}، مساوی با مصارف تولید آنست. به همان نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده می‌شود، به همان نسبت نیز مزد کاهش می‌پذیرد. حتی از این هم بالاتر: به همان نسبت که استعمال ماشین و

تقسیم کار توسعه می‌یابد، بهمان نسبت نیز بر کمیت کار* افزوده می‌گردد، خواه به حساب ازدیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیت کار لازم در یک مدت زمان معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استادکار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه‌دار صنعتی مبدل ساخت. توده‌های کارگر که در کارخانه گرد آمده‌اند مانند سربازان متشکل می‌شوند. کارگران، بمثابة سربازان ساده صنعت، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه‌داران و افسران قرار می‌گیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی می‌باشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش در می‌آورند. هر اندازه که این استبداد، سودورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصود نهائی** خویش اعلام دارد، بهمان اندازه سفلت‌تر و منفورتر است و همانقدر خشم بیشتری را متوجه خویش می‌سازد.

هر اندازه مهارت و زور و بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد - بهمان اندازه کار زن بیشتر جانشین کار مرد می‌شود.*** اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد - همه افزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند.

همینکه استثمار صاحب کارخانه از کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را به صورت پول نقد دریافت داشت، تازه قسمت‌های دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکاندار و گروگیر و غیره بجانش می‌افتند.

قشرهای پائینی صنف متوسط، یعنی کارخانه‌داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه‌وران و دهقانان - همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می‌شوند، عده‌ای بدان سبب که سرمایه کوچک آنها برای دایر ساختن بنگاه‌های عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «کمیت کار» نوشته شده است: «سنگینی کار». - مترجم

** در طبع آلمانی ۱۸۹۰ کلمه «نهائی» حذف شده است. - مترجم

*** در نخستین چاپ آلمانی فوریه ۱۸۴۸ (در ۲۳ صفحه) بجای «بهمان اندازه کار زن بیشتر جانشین کار مرد می‌شود» نوشته شده است: «بهمان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد می‌شود». - مترجم

سرمایه‌داران بزرگتر بر نمی‌آیند و عده‌ای برای آنکه مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی‌ارزش می‌شود. بدین‌سان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد می‌شوند. پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می‌پیماید. مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی‌اش آغاز می‌گردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنانرا مستقیماً استثمار می‌نماید آغاز مبارزه را می‌گذرانند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزارهای تولید نیز هست***؛ بدین معنی که کالاهای بیگانه‌ئی را که با آنان رقابت می‌کند نابود می‌سازند، ماشین‌ها را درهم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق می‌کنند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطائی را باز یابند.

در این مرحله کارگران توده‌ای را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و بر اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده‌های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احزاب مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش در آورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتاریا بر ضد دشمن خود مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن دشمن یا بازماندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خورده‌بورژوازی است. بدین‌سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز می‌یابد و هر پیروزی که در این حالت بدست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می‌یابد، بلکه پرولتاریا بصورت توده‌های بزرگی گرد آمده نیرویش فزونی می‌گیرد و این نیرو را بهتر حس می‌کند. به نسبتی که استعمال ماشین بطور روزافزونی اختلاف کار را از میان می‌برد و تقریباً مزد کار همه را بطور مساوی تا میزان نازلی سقوط می‌دهد به همان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان می‌شود. رقابت روزافزون بین بورژواها

و بحران‌های تجارتنی که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته به صورتی ناپایدارتر در می‌آورد. کار ماشین، که به سرعتی هر چه تمام‌تر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر می‌گرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود می‌گیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف* می‌زنند و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل می‌نمایند و حتی جمعیت‌های دائمی تشکیل می‌دهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط، مبارزه جنبه شورش بخود می‌گیرد.

گاه گاه کارگران پیروز می‌شوند ولی این پیروزی‌ها تنها پیروزی‌های گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان، کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال تضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یکدیگر مربوط می‌سازد، در این امر بوی مساعدت می‌نماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانون‌های مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است بصورت یک مبارزه ملی و طبقاتی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی که شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راه‌های روستائی نیازمند قرن‌ها بودند، پرولتاریای معاصر بوسیله راه‌های آهن در عرض چند سال بوجود می‌آورد.

این تشکل پرولتاریا بشکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی - هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد مختل می‌گردد. ولی این تشکل بار دیگر قوی‌تر و محکم‌تر و نیرومندتر بوجود می‌آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آنها را ناگزیر می‌کند که برخی از منافع کارگران برسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان.

بطور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می‌نماید. بورژوازی در حال

**** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای این جمله چنین نوشته شده است: «حمله کارگران بر ضد خود افزارهای تولید است نه بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی». - مترجم

* در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه «ائتلاف» نوشته شده است: «(اتحاد کارگری)». - مترجم

مبارزه بلاانقطاع است: در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمت‌هایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و بطور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین‌سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابر این این خود بورژوازیست که به پرولتاریا عناصر آموزش خود* را می‌دهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می‌گذارد.

و اما بعد، چنانکه دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را بداخل پرولتاریا می‌راند و یا لاقلاً شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار می‌دهد، اینان نیز بمیزان زیاد عناصر آموزش** را برای پرولتاریا همراه می‌آورند. سرانجام، هنگامیکه مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک می‌شود، جریان تجزیه‌ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می‌پذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی بخود می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه‌ای که آینده از آن اوست، می‌پیوندند. بهمین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجبا به سوی بورژوازی می‌آمدند، اکنون نیز بخشی از بورژوازی، و همانا آن بخش از صاحب نظران بورژوا که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نائل آمده‌اند به پرولتاریا می‌گروند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعاً انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زول می‌پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است.

صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، - همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط، از زول برهانند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه‌کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند، زیرا می‌کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند. اگر آنها انقلابی هم

* در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت «عناصر آموزش خود» چاپ شده است: «عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود». - مترجم

** در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت «بمیزان زیاد عناصر آموزش» چاپ شده است: «عناصر نوین فرهنگ و ترقی». - مترجم

باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به صفوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آبی خود دفاع نمی‌کنند بلکه از مصالح آبی خویش مدافعه می‌نمایند، پس نظریات خویش را ترک می‌گویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط، بطرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسایس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتاریا مایملکی ندارد؛ مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده‌های بورژوازی هیچگونه وجه مشترکی ندارد؛ کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یک نواخت است، هرگونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیز دیگری نیست جز تعصب بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است. تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیادت، می‌کوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که بچنگ آورده‌اند تحکیم کنند و تمام جامعه را بشرایطی که طرز تملک آنها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولتاریا تنها زمانی می‌تواند نیروهای مولده جامعه را بدست آورد که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتاریا از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آنچه را که تاکنون مالکیت خصوصی را حفظ می‌نمود و آنرا مأمون و مصون می‌ساخت نابود گرداند.

کلیه جنبش‌هایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می‌گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش* مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی‌ترین قشر جامعه کنونی، نمی‌تواند برخیزد و نمی‌تواند قد برافرازد بی آنکه تمام روبنای شامل آن قشرهایی که جامعه رسمی را تشکیل می‌دهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه «جنبش»، کلمه «خودآگاه» اضافه شده است. - مترجم

این، با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص میدهد فرو میریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را بوجود می‌آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا، بطور همانندی ناگزیر است.

و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدا امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجوده را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار در می‌گیرد و پرولتاریا، با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می‌افکند، دنبال کرده‌ایم.

چنانکه دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده‌اند. اما برای آنکه بتوان طبقه‌ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستمکش لااقل بتواند برده‌وار زندگی کند. سرف در شرایط سرواژ به عضو کمون مبدل گردید - چنانچه خرده‌بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، بجای آنکه با ترقی صنایع، راه ترقی را طی کند، پیوسته به وضعی نازل‌تر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط می‌نماید. کارگر دم به دم مسکین‌تر می‌شود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریع‌تر است. بدین‌سان آشکار می‌گردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط موجودیت طبقه خویش را بعنوان قوانین تنظیم‌کننده‌ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروائی نیست چون نمی‌تواند برای برده‌اش حتی زندگی برده‌واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده‌اش به چنان وضعی تنزل نماید که بجای آنکه خود از قبل آنان تغذیه نماید آنها را غذا بدهد. جامعه نمی‌تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست.

شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه*؛ شرط وجود سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری منحصرأ به رقابت فیما بین کارگران بسته است. ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلااراده و بلامقاومت آنست، بجای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری بوجود می‌آورد. بنا بر

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور چنین است: «شرط اساسی برای وجود سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از تشکیل و افزایش سرمایه». - مترجم

۲- پرولتارها و کمونیست‌ها

کمونیست‌ها و پرولتارها بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟

کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آنها هیچگونه منافی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند.

آنها اصول ویژه‌ای* را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی‌شان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم‌ترین بخش** احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیشند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده‌اند.

نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آنند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیست‌ها بهیچوجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی، که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تا کنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای «ویژه» نوشته شده است: «طریقی» - مترجم

** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای کلمات «با عزم‌ترین بخش» نگاشته شده است: «پیشروترین و با عزم‌ترین بخش» - مترجم

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را جانشین آن نمود.

صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر آنچنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد* مبتنی است.

از این لحاظ کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست‌ها را مورد ملامت قرار می‌دهند که می‌خواهیم مالکیتی را که شخصاً بدست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادی‌ها و فعالیت‌ها و استقلال فردی را تشکیل می‌دهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کدیمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده‌دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آن را ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آنرا بطور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن می‌رانید؟

ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد می‌کند؟ بهیچوجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را بوجود می‌آورد که کار مزدوری را استثمار می‌کند و تنها در صورتی می‌تواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌دار بودن تنها به معنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه به معنای اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها بوسیله

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «استثمار فرد از فرد» نوشته شده است: «استثمار اقلیت از اکثریت» - مترجم

فعالیت مشترک عده کثیری از اعضاء و در آخرین تحلیل فقط بوسیله فعالیت مشترک همه اعضاء جامعه می‌تواند بحرکت در آید.

پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیروی اجتماعی است.

بنابر این هنگامیکه سرمایه به یک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضاء جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است. تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می‌یابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست می‌دهد. اکنون به کار مزدوری بپردازیم.

بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حداقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند به عنوان کارگر زندگی کند. بنابر این آنچه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش به کف می‌آورد، به زحمت برای تجدید تولید زندگیش کافی است. ما بهیچوجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی بکار می‌رود، از میان ببریم، این تملکی است که مازادی ایجاد نمی‌کند تا با آن بتوان زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش ساخت. ما تنها می‌خواهیم جنبه مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله ایست که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آن را سرشارتر و آسان‌تر می‌گرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکمرواست، در صورتیکه در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکمروا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه‌دارای استقلال و واجد شخصیت است و حال آنکه فرد زحمتکش محروم از استقلال و فاقد شخصیت است.

از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آن را از بین بردن شخصیت و آزادی می‌نامد! وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهار دیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با بر افتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخن‌وری‌هایی که در باره بازرگانی آزاد می‌شود، مانند انواع رجزخوانی‌های دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، بطور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی می‌تواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از اینکه ما می‌خواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم بهراس می‌افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضاء جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابر این شما ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آنست.

بالجمله شما ما را ملامت می‌کنید که می‌خواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعاً هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی* مبدل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار می‌دارید شخصیت از میان رفته است.

بدینسان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتاً هم باید از بین برود.

کمونیسم از احدی امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی‌نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب می‌کند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود می‌کنند.

معتراضانه می‌گویند که بر اثر الغاء مالکیت خصوصی هر گونه فعالیتی متوقف می‌شود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا می‌گیرد.

در این صورت می‌بایستی جامعه بورژوازی مدت‌ها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آنکه کار می‌کند چیزی بدست نمی‌آورد و آنکه چیزی بدست می‌آورد کار

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات «به مالکیت بورژوازی» این کلمات گذارده شد: «به سرمایه». - مترجم

نمی‌کند. همه این بیم و هراس‌ها باین تکرار مکرر محدود می‌شود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدوری نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلیه آن ایرادهائی را که بشیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می‌آورند، عیناً همان‌ها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق می‌دهند. به همان‌سان که برای بورژوا الغاء مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، بهمان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش بطور کلی است.

ولی آن آموزشی که وی در زوالش ندبه سرائی می‌کند همان است که اکثریت عظیم انسان‌ها را به زائده ماشین مبدل می‌سازد.

اما شما الغاء مالکیت بورژوازی را از نظر گاه پندارهای بورژوا مآبانه خود در باره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده‌های شما خود محصول مناسبات تولیدی بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همانطور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما که بصورت قانون در آمده، اراده ایکه مضمونش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین می‌کند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان می‌سازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکامل تولید تغییر می‌کند، جدا انگاشته و آنرا به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید - با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمروائی کرده و راه فنا سپرده‌اند شریک و سهیمید. هنگامیکه سخن از مالکیت بورژوازی به میان می‌آید شما جرات ندارید آنچه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می‌کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغاء خانواده! حتی افراطی‌ترین رادیکال‌ها نیز از این قصد پلید کمونیست‌ها به خشم در می‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. این خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آنست.

خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می‌کنند که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گوئید که وقتی ما بجای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامی‌ترین مناسباتی که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیست‌ها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند، آنها تنها خصلت آن را تغییر می‌دهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسند و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یاره سرائی‌های بورژوازی در باره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند.

بورژوازی یکصدا بانگ می‌زند: آخر شما کمونیست‌ها می‌خواهید اشتراک زن را عملی کنید. بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد. وی می‌شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره‌برداری همگانی قرار گیرند، لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز اینکه همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً افزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحکتر از وحشت اخلاقی عالیجنانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زن‌ها، که به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیست‌ها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، باینکه زنان و دختران پرولتارهای خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند و قتیکه زنان یکدیگر را از راه بدر می‌کنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیست‌ها وارد آورند این است که می‌خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی

تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیست‌ها را سرزنش می‌کنند که می‌خواهند میهن و ملیت را ملغی سازند.

کارگران میهن ندارند. کسی نمی‌تواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد* و خود را به صورت ملت در آورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلاً به آن معنایی نیست که بورژوازی از این کلمه می‌فهمد.

جدائی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی مطابق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود.

سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع می‌کند. اتحاد مساعی، لاقل اتحاد مساعی کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

بهمان اندازه ایکه استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از بین می‌رود، استثمار ملتی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.

با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملت‌ها مناسبات خصمانه ملت‌ها نسبت بیکدیگر نیز از بین خواهد رفت.

اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و بطور کلی ایدئولوژیک به کمونیسم وارد می‌شود بهیچوجه در خورد بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی بریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسانها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر می‌یابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌هایی سخن می‌رانند که تمام جامعه را انقلابی می‌کند، ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر

جامعه جدید تشکیل شده است و اینکه زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است. هنگامیکه دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامیکه در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدیدطلبانه نابود میشد، جامعه فئودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات* بود.

بما خواهند گفت: «ولی ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدیل و تطور محفوظ مانده است.

بعلاوه حقایق جاودانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آنکه کمونیسم، بجای آنکه بدل تازه‌ای بیاورد، حقایق جاویدان و مذهب و اخلاق را از میان میبرد و بدینسان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف است.»

این اتهام سرانجام بکجا منجر می‌شود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی بخود گرفته سیر کرده است.

ولی این تناقضات هر شکلی که بخود گرفته باشد، باز استثمار شدن بخشی از جامعه بوسیله بخش دیگر حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجیبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علیرغم همه اختلاف شکل‌ها و تفاوت‌ها، با شکل‌هایی یکسان و معین، یعنی با آن شکل‌هایی از معرفت سیر می‌کند که تنها بر اثر نابودی نهائی تناقض طبقات بکلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی‌ترین شکل گسستن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که ما ترک گذشته است؛ شگفت‌آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌هایی که ما ترک گذشته است به قطعی‌ترین شکلی قطع رابطه کند. اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم.

* در چاپ‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای «در عرصه وجدانیات» نوشته شده است: «در عرصه معرفت».
- مترجم

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «بمقام یک طبقه ملی ارتقا یابد» چاپ شده است: «بمقام طبقه رهنمون ملت ارتقا یابد».
- مترجم

در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم بقدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمام‌تر بر حجم نیروهای مولده بیفزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و ناستوار بنظر می‌رسند، ولی در جریان جنبش، خود به خود نشو و نما یافته* و بکار بردن آنها بمثابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احترازناپذیر است.

بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

ولی در پیشروترین کشورها می‌توان بطور کلی اقدامات زیر را مجری داشت:

۱- ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تامین مخارج دولتی.

۲- مالیات تصاعدی سنگین.

۳- لغو حق وراثت.

۴- ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.

۵- تمرکز اعتبارات در دست دولت بوسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.

۶- تمرکز کلیه وسایل حمل و نقل در دست دولت.

۷- ازدیاد تعداد کارخانه های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.

۸- اجبار یکسان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی ویژه برای کشاورزی.

۹- پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد* بین ده و شهر.***

۱۰- پرورش اجتماعی رایگان کلیه کودکان و از میان بردن کار کودکان در کارخانه‌ها بشکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مادی و غیره و غیره.

هنگامی که در جریان تکامل، اختلاف طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی بمعنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامیکه پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی*** و در عین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین می‌برد. بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتیش، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.

* در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از عبارت، کلمات «پرورش بعدی برنظم اجتماعی کهنه را ایجاد می‌کند» اضافه شده است. - مترجم

** در چاپ‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای کلمه «تضاد» نوشته شده است: «اختلاف». - مترجم

*** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ ماده مذکور چنین است: «پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی اختلاف

ده و شهر از طریق تقسیم یک نواخت تر سکنه در کشور».

- مترجم

*** در چاپ‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای عبارت «و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی» نوشته شده است: «طبقات را بطور کلی منحل مینماید». - مترجم

۳ - ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱ - سوسیالیسم ارتجاعی

الف - سوسیالیسم فنودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریت‌شان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجولنامه‌هایی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفوم پارلمانی در انگلستان، اشراف یک بار دیگر از تازه بدوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمی‌توانست در میان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برای‌شان باقیمانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازی‌های دوران تجدید سلطنت* غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، می‌بایستی بظاهر چنین جلوه‌گر سازند که دیگر در بند منافع خود نیستند و داد خواست آنان به ضد بورژوازی فقط بخاطر حفظ منافع طبقه کارگر استعمار شده است. آنان خود را بدین دلخوش می‌ساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگوئی‌های کمابیش شومی کنند.

بدین ترتیب سوسیالیسم فنودالی، که نیمی از آن نوحه سرائی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است بوجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله‌گویانه نیش‌دارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه‌دار می‌کرد ولی پیوسته به علت بی استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر تأثیر خنده آوری داشت.

اشراف، چنتای در یوزگی پرولتاریا را همچون پرچی به حرکت در می‌آوردند تا مردم را از پی خود براه اندازند. ولی هر وقت که مردم بدنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فنودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیونیم‌های فرانسه و گروه «انگلستان جوان»^۳ باجرا این کم‌دی مشغول شدند.

* مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۶۰ - ۱۶۸۹) نیست، بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۱۴ - ۱۸۳۰). (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸).

هنگامیکه فنودال‌ها ثابت می‌کنند که شیوه استثمار آنها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده است، فقط این نکته را فراموش می‌کنند که آنان در اوضاع و احوال و شرایط بکلی دیگری که اکنون از میان رفته است با استثمار مشغول بودند. هنگامیکه آنها خاطر نشان می‌کنند که در دوران سیادت‌شان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش می‌کنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست.

بعلاوه فنودال‌ها آنقدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان می‌دارند که اتهام عمده‌شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه ای نشو و نما می‌یابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آنها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش می‌کنند که وی پرولتاریای انقلابی را بوجود می‌آورد نه از این جهت که بطور کلی پرولتاریا را بوجود می‌آورد.

بهمین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابرا نه بر ضد طبقه کارگر شرکت می‌جویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پرطمطراق فرصت را برای جمع کردن سیب‌های زرین* و یا مبادله وفا و محبت و آزادی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند و چغندر و عرق از دست نمی‌دهند.*

همانطور که کشیش پیوسته بازو بیازوی فنودال گام بر می‌داشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش بدوش سوسیالیسم فنودالی در حرکت است.

هیچ چیز از این آسان‌تر نیست که بشیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز بحد مالکیت خصوصی و زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر بجای آنها

* در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت «سیب‌های زرین» اضافه شده است: «که از درخت صنایع می‌ریزد». - مترجم

** این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است که در آن اشرافیت فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود بتوسط مباشرین اداره می‌کنند و بعلاوه صاحبان عمده کارخانه‌های چغندر قند و عرق سیب زمینی نیز هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده اند؛ ولی آنان نیز می‌دانند، چگونه میتوان تنزل عواید حاصله از زمین را با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکت‌های سهامی کم و بیش مشکوک جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸)

نکوکاری و مسکن، زندگی مجرد و خوارداشتن نفس، رهبانیت و کلیسیا را موعظه ننموده است؟ سوسیالیسم مسیحی* تنها بمثابه آب متبرکی است که کشیش‌ها بر خشم و غضب اشرافیت می‌پاشند.

ب - سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فئودال یگانه طبقه‌ای نیست که بدست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذرانش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم‌تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده‌اند. در کشورهائیکه از لحاظ صنعتی و تجاری کمتر رشد یافته‌اند، این طبقه تاکنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه می‌دهد.

در آن کشورهائیکه مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده‌بورژوازی جدیدی بوجود آمده است - و به عنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر بوجود آمدن خود را تجدید می‌کند. این خرده‌بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را بداخل صفوف پرولتاریا می‌راند و آنان دیگر شروع به درک این نکته می‌کنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ به عنوان بخش مستقل جامعه معاصر بکلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت بازرسان و مستخدمین اجیر خواهند گرفت.

در کشورهائی مانند فرانسه، که دهقانان به مراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل می‌دهند، طبیعی بود که نویسندگانی که به جانب‌داری از پرولتاریا بر علیه بورژوازی بر می‌خیزند موازین خرده‌بورژوائی و خرده‌دهقانی را در انتقاد بر رژیم بورژوائی بکار برند و از دیدگاه خرده‌بورژوائی از کارگران دفاع کنند. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده‌بورژوا پدید آمد. سیسمندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزبینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجوده در مناسبات

تولیدی معاصر را درک نماید و شناخوانی سالوسانه اقتصادیون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحران‌ها، زوال ناگزیر خرده‌بورژوا و دهقانان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگهای خانمان‌سوز صنعتی ملت‌ها با یکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیت‌های قدیم را با شیوه انکارناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله و به همراه آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آنکه وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهارچوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلاً بوسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار می‌بایستی هم منفجر شود بگنجاند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی.

آخرین کلام این سوسیالیسم آنست که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد. این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید*.

ج - سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم «حقیقی»

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم بوجود آمده و مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آنجا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود.

فیلسوف‌ها و نیمه فیلسوف‌ها و دوستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام در دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال این نوشته‌ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات فرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک

* در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت مذکور چنین نوشته شده است: «سرانجام، هنگامیکه حقایق سرسخت تاریخی کلیه آثار تخدیر کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لند لند فرکت‌باری مبدل گردید» - مترجم

* در متن اصلی آلمانی ۱۸۴۸ بجای «مسیحی» کلمات «مقدس و امروزی» نوشته شده ولی در طبع‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ همین کلمه «مسیحی» آمده است.

- مترجم

جریان صرفاً ادبی را بخود گرفت. این ادبیات می‌بایستی فقط چیزی شبیه به خیالی‌بافی فارغ‌بالان درباره یک جامعه واقعی و* درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی بنظر آید**. بدین‌سان خواست‌های نخستین انقلاب فرانسه برای فلاسفه آلمانی قرن هجدهم تنها بمعنای خواست‌های «عقل عملی» بطور کلی بود و ابراز اراده بورژوازی انقلابی فرانسه هم در نظر آنها مفهوم قوانین اراده محض، اراده من حیث هی و اراده واقعاً بشری را داشت. تمام کار مصنفین آلمانی منحصر بدین شد که ایده‌های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح‌تر ایده‌های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فرا گیرند.

این عمل فرا گرفتن به همان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرا می‌گیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنانکه می‌دانیم، راهبان بر دست نویس‌هایی که بر آن آثار کلاسیک بت‌پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی معنای مقدسین کاتولیک را می‌نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند: «از خود جدا شدن ماهیت بشری» و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: «الغاء سلطه کل تجریدی»^۱ و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظی‌های فلسفی ذیل تئوری‌های فرانسوی را بنام «فلسفه عمل»، «سوسیالیسم حقیقی»، «دانش آلمانی سوسیالیسم»، «بنیاد فلسفی سوسیالیسم» و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی بکلی ماهیت واقعی خود را از دست داد. و از آنجائیکه این ادبیات در دست آلمانی‌ها دیگر مظهر مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمانی‌ها مطمئن بودند که مافوق «یکطرفه بودن فرانسوی» قرار گرفته‌اند و بجای نیازمندی‌های حقیقی از نیازمندی به حقیقت و بجای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسان‌ها بطور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه‌ای نیست و اصولاً فی الواقع موجود نیست بلکه تنها هستی او

در آسمان مه آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع می‌نمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرین‌های اسکولاستیک مآب و چرند خود را آنقدر بشکل جدی و پرحرارت تلقی می‌کرد و با جار و جنجال بازار گرمی می‌نمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، بخصوص بورژوازی پروس بر ضد فنودال‌ها و سلطنت‌مطلقه و یا به عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی‌تر می‌گشت.

بدین‌سان برای سوسیالیسم «حقیقی» فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواست‌های سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی بر نخواهند بست، بلکه برعکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش می‌کرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از بدست آوردن آنها به میان آمده.

این سوسیالیسم برای حکومت‌های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمال دیوانی این حکومت‌ها، به منزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و متعرض بود.

این سوسیالیسم مکمل تسلیت بخش تازیانه‌های سوزان و گلوله‌های تفنگ بود که همین حکومت‌ها به کمک آنها قیام‌های کارگران آلمانی را سرکوب می‌کردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم «حقیقی» در دست دولت بدل به حربه‌ای برای مبارزه برضد بورژوازی آلمان می‌گشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه نظران آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان طبقه خورده بورژوائی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل‌های تازه بتازه ای بخود گرفته است.

حفظ این خرده‌بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده‌بورژوازی با

* در چاپ‌های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ عبارت «درباره یک جامعه واقعی و» نیست. - مترجم
** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور نیست. - مترجم

رعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از طرفی بوسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال ببار بیاورد. بنظر وی چنین می‌رسید که سوسیالیسم «حقیقی» می‌تواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه‌گیری اشاعه می‌یافت.

این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گل‌های خوش نقش و نگار فصاحت تزئین یافته و با سرشک تأثرات مفرط شست و شو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیست‌های آلمانی در لفافه آن مشتی «حقایق جاویدان» ناقابل خود را نهان می‌ساخته اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می‌افزود.

سوسیالیسم آلمانی نیز بنوبه خود بیش از پیش پی می‌برد که بعهدده اوست که نماینده مطمئن این کوتاه نظران باشد.

این سوسیالیسم ملت آلمان را بعنوان یک ملت نمونه و کوتاه نظر آلمانی را مانند نمونه‌ای برای بشر اعلام می‌داشت و برای هر یک از دنائت‌هایش معنای سوسیالیستی عالی و باطنی قائل می‌شد، یعنی آن را درست بعکس آنچه که بود بدل می‌ساخت. و پایان کار را بطرز پیگیر بجائی رساند که مستقیماً بر ضد روش «خشن و مخرب» کمونیست‌ها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی غرضی با عظمت خویش مافوق هر گونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. بجز چند استثناء معدود، آنچه که در آلمان بعنوان باصطلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، به این ادبیات پلید و بیزاری آور مربوط است.*

۲ - سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوائی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع‌پروران، انساندوستان، مصلحین وضع طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح‌طلبان خرده پا از

* طوفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروانش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰)

همه رنگ و همه قماش، به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی بصورت سیستم‌های تمام و کمال در می‌آید.

به عنوان مثال کتاب «فلسفه فقر» تألیف پرودون را ذکر می‌کنیم.

سوسیالیست‌های بورژوا می‌خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می‌شود. آنها می‌خواهند جامعه موجوده را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آنرا انقلابی کرده و شیرازه‌اش را از هم می‌پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا می‌خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می‌پندارند. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلیت بخش را به صورت یک سیستم تمام و یا نیمه کاره‌ای در می‌آورد. هنگامیکه این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت می‌کند که سیستم او را عملی نماید و در اورشلیم جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنستکه پرولتاریا در جامعه کنونی همچنان باقی بماند ولی اندیشه‌های کینه‌آمیز خود را درباره این جامعه بدور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می‌کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی بهیچوجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب عملی شدنی است، نمی‌باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی‌کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اداری دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمی‌دهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره براننده خود جلوه‌گر می‌شود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد.

آزادی بازرگانی! بسود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! بسود طبقه کارگر؛ محابس انفرادی! بسود طبقه کارگر - این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعاست که بورژوا بورژواست- به سود طبقه کارگر.

۳ - سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی

ما در اینجا از آن ادبیاتی که در کلیه انقلاب‌های کبیر زمان کنونی ترجمان خواست‌های پرولتاریا بوده است، سخن بمیان نمی‌آوریم (نوشته‌های بابف و غیره).

اولین کوشش‌های پرولتاریا برای اجراء مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و همچنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهائش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می‌گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبش‌های نخستین پرولتاریا پدید شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه می‌کند.

سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن سیمون، فوریه، آوئن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش «بورژوازی و پرولتاریا») یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، بوجود می‌آید.

راست است، مخترین این سیستم‌ها تضاد طبقاتی و همچنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده می‌کنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند.

از آنجائیکه رشد تضاد طبقاتی پایه‌های صنایع در حرکت است، لذا آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی‌آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتواند این شرایط را بوجود آورد.

جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آنها، و جای پیشرفت تشکل‌های پرولتاریا بصورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من در آوردی آنها بگیرد. در نظر آنها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجراء نقشه‌های اجتماعی آنان.

راست است، آنها اعتراف می‌کنند که در نقشه‌های خودشان، بطور عمدی از منافع طبقه کارگر، بعنوان دردمندترین طبقات مدافعه می‌کنند.

پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمندترین طبقات است برای آنها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین وضع زندگی خود این اشخاص کار آنها را به آنجا می‌کشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آنها می‌خواهند وضع همه اعضاء جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط بسر می‌برند، اصلاح نمایند. بهمین جهت آنها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار می‌دهند. بنظر آنها کافی است فقط به سیستم ایشان پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

بهمین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد می‌نمایند و بر آنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوششند تا به کمک آزمایش‌های کوچک و البته بی‌نتیجه، و بزور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند.

این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدید می‌شود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته است و بهمین جهت هنوز اوضاع خود را بشکلی خیالی در نظر مجسم می‌گرداند، این وصف در انطباق با* اولین شور و شوق انباشته از حدسیات این طبقه برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار به همه مبادی جامعه موجود حمله می‌برد و بهمین جهت، به میزان فراوان مواد و مصالح گران‌بها برای تنویر افکار کارگران بدست داده است. استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده**، مثلاً از میان بردن تضاد*** بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت بیک اداره ساده دستگاه تولید - همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی‌شکلی اولیه‌اش در نظر آنها روشن بود،

* در متن اصلی آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای «در انطباق با»، «ناشی از» آمده است. مترجم

** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت «استنتاجات مثبت آنها در باره جامعه آینده» نوشته شده است: «اقدامات عملی

مندرج در آنها». مترجم

*** در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای «تضاد» نوشته شده است: «اختلاف». مترجم

بیان می‌کند. بهمین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه بکلی تخیلی است. اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. بهمان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می‌یابد و شکل‌های مشخص‌تری بخود می‌گیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست می‌دهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستم‌ها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروان‌شان پیوسته بصورت فرقی ارتجاعی در می‌آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظریات کهنه آموزگاران‌شان سخت و محکم چسبیده‌اند. بهمین جهت پیگیرانه در تلاشند بار دیگر مبارزه طبقاتی را کند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آنها هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایش‌ها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای جداگانه‌ای بوجود آورند و کلنی‌های داخلی (Home Colonies) احداث نمایند و ایکاریهای کوچک* - چاپ بغلی اورشلیم جدید - ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخ‌های آسمانی ناچارند به قلوب نوپرو و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان بتدریج بدرجه سوسیالیست‌های ارتجاعی و یا محافظه کار، که ذکر آن گذشت تنزل می‌کنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم‌تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجزه‌آسای دانش اجتماعی خود، از آنها متمایزند. بهمین جهت است که آنها با شدتی هر چه تمام‌تر علیه همه جنبش‌های سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام می‌کنند.

پیروان آوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب - در آنجا علیه چارلیست‌ها و در اینجا علیه رفورمیست‌ها در حال قیامند^{۳۱}.

* فالانستر عبارت بود از کلنی‌های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه، ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸) Home Colonies (کلنی‌های داخل کشور) نامی است که آوئن به جامعه‌های نمونه‌ای کمونیستی خود داده بود. فالانستر نام کاخ‌های اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی می‌کرد. ایکاری نام کشور تخیلی - پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آنرا توصیف می‌کند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

۴- مناسبات کمونیست‌ها با احزاب مختلف اپوزیسیون

بنابر آنچه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیست‌ها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیست‌ها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیست‌ها برای رسیدن به نزدیک‌ترین هدف‌ها و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می‌نمایند. در فرانسه کمونیست‌ها، در مبارزه با بورژوازی محافظه کار و رادیکال به حزب سوسیالیست دموکرات* گرویده‌اند، بدون آنکه از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهمات که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف نظر کنند.

در سوئیس کمونیست‌ها از رادیکال‌ها حمایت می‌کنند ولی از نظر دور نمی‌دارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیست‌های دموکرات به سبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژوازی رادیکال است.

در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت می‌داند، یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را بر پا کرده است، پشتیبانی می‌نمایند.

در آلمان حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبده و مالکیت ارضی فنودال و جنبه ارتجاعی خرده‌بورژوازی گام برمی‌دارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی‌المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشن‌تری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی ببار آورد

* آتموق معرف این حزب در پارلمان لدر و - رلن و در ادبیات لوئی بلان و در مطبوعات روزانه - روزنامه La Reform بود. معنی نام «سوسیالیست دموکرات» این بود که قسمتی از حزب دموکرات و یا جمهوری خواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸) حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دموکرات می‌نامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدر و - رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لوئی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دموکراسی آلمانی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

مانند حرب‌های بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می‌دارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در شرایط یک مدنیت اروپائی بطور کلی مترقی‌تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته‌تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوائی آلمان می‌تواند پیش درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریائی باشد.

خلاصه کمونیست‌ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می‌کنند.

آنها در تمام این جنبش‌ها مسئله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به اینکه شکلی کم یا بیش رشد یافته بخود گرفته باشد، بعنوان مسئله اساسی جنبش تلقی می‌کنند.

سرانجام، کمونیست‌ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دموکراتیک همه کشورها می‌کوشند. کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف‌هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

پرولتاریای سراسر جهان، متحد شوید!

"طبع و نشر جمهوری خلق چین"
بازنویسی و بازتکثیر از
«فعالین سازمان فدائیان (اقلیت)»
دی ماه ۱۳۸۴

درج شد و انگلس آن را در پیشگفتار خویش بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ گنجانید.

۷- چاپ مذکور در ۱۸۶۹ انتشار یافته است.

۸- Коллоко (ناقوس) روزنامه دموکراتیک انقلابی روسیه که از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۷ بوسیله ا. ی. گرتسن و ن. پ. آگارف به زبان روسی و سپس از ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹ بزبان فرانسه باضمائمی به روسی منتشر می‌شد. این روزنامه تا ۱۸۶۵ در لندن و سپس در ژنو انتشار می‌یافت. ۹- پس از آنکه آلکساندور دوم در ۱ مارس ۱۸۸۱ بدست اعضاء نارودنایاولیا (سازمان مخفی نارودنیک‌ها) کشته شد جانشین وی آلکساندور سوم از بیم عملیات تروریستی کمیته اجراییه نارودنایارلیا در کاخ گاتچینا (در ناحیه ای بهمین نام در جنوب غربی لنین گراد امروزی) اقامت گزید.

۱۰- آشین به معنای دهکده مشاع (کمون) است.

۱۱- این پیشگفتار بر سومین چاپ آلمانی «مانیفست» که با اجازه انگلس انتشار یافت نوشته شد و این نخستین چاپی بود که پس از مرگ مارکس با تجدید نظر انگلس صورت گرفت.

۱۲- چاپ انگلیسی «مانیفست» که از طرف سمونل مور ترجمه شد در ۱۸۸۸ انتشار یافت که انگلس شخصاً آن را از نظر گذرانده و پیشگفتاری و همچنین چند یادداشت را بر آن ضمیمه کرده بود.

۱۳- محاکمه کمونیست‌های کلنی (از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۹) تماماً ساخته و پرداخته مقامات پروسی بود. یازده تن عضو اتحادیه کمونیست‌ها (۱۸۴۷ - ۱۸۵۲)، این نخستین سازمان کمونیستی بین‌المللی پرولتاریا که تحت رهبری مارکس و انگلس قرار گرفته و «مانیفست حزب کمونیست» را برنامه خود قرار داده بود، از طرف دولت پروس توقیف گردیده باتهام «خیانت بمیهن» به محاکمه کشانده شدند. اسنادی که باین منظور تهیه شده بود تشکیل می‌شد از «صورت جلسه اصلی» جلسات کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها، ساخته و پرداخته پلیس پروس، و سایر اوراق جعلی، و همچنین اسناد ربه شده بوسیله پلیس از فراکسیون ماجراجوی ویلیش - شاپر که از اتحادیه کمونیست‌ها اخراج گشته بود. هفت تن از متهمان بر اساس اسناد جعلی و گواهی‌های دروغ به حبس از ۳ تا ۶ سال محکوم شدند. مارکس و انگلس در مقالات خویش تحت عنوان «محاکمه اخیر در کلنی» (انگلس) و «افشاء محاکمه کمونیست‌های کلنی» (مارکس) از فتنه انگیزی‌های سلسله جنبانان این محاکمه و شیوه‌های مودیان‌های که حکومت پلیس پروس بر ضد نهضت کارگری بین‌المللی بکار برده بود پرده برداشتند.

۱۴- در اینجا انگلس سخن بوان رئیس شورای تردیونیون‌های شهر سوان سی را در کنگره سالیانه تردیونیون‌ها که در ۱۸۸۷ در این شهر منعقد شد نقل می‌کند. روزنامه Commonweal در ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۷ نطق بوان را درج کرده بود.

۱۵- Woodhull and Claflins Weekly هفته نامه آمریکائی بود که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۶ در نیویورک بوسیله ویکتوریا و ودهول وتنسی کلافلین، از بورژواهای هوادار حقوق زنان، انتشار می‌یافت. «مانیفست حزب کمونیست»

۱- «مانیفست حزب کمونیست» یکی از مهم‌ترین اسناد برنامه‌ای کمونیسم علمی است. «این کتاب کوچک باندازه چندین کتاب ارزش دارد: مضمونش تا امروز سراسر پرولتاریای متشکل و رزمنده دنیای متمدن را جان می‌بخشد و به جنبش در می‌آورد.» (لنین) این برنامه که در دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ بوسیله کارل مارکس و فریدریش انگلس برای اتحادیه کمونیست‌ها نگارش یافت نخستین بار در فوریه ۱۸۴۸ در لندن بصورت جزوه ای در ۲۳ صفحه به طبع رسید.

آنگاه از مارس تا ژوئیه ۱۸۴۸ در Deutsche Londoner Zeitung - ارگان دموکراتیک مهاجران آلمانی انتشار یافت و سپس در همان سال در لندن به شکل رساله‌ای در ۳۰ صفحه تجدید چاپ گردید. چاپ مذکور مبنای چاپ‌های دیگری قرار گرفت که بعدها با اجازه مارکس و انگلس انتشار یافت. «مانیفست» در ۱۸۴۸ به چندین زبان اروپائی (فرانسه، لهستانی، ایتالیائی، دانمارکی، فلاندی و سوئدی) ترجمه شد. در چاپ ۱۸۴۸ هیچ نامی از مولفان نیست. نام آنها نخستین بار در مقدمه‌ای که ج. ج. هارنی در ۱۸۵۰ در روزنامه چارنیست‌ها موسوم به Red Republican بر نخستین ترجمه انگلیسی نوشت ذکر شد.

۲- چاپ جدید آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ به ابتکار هیئت تحریریه Der Volksstaat صورت گرفت. چاپ مذکور پیشگفتاری از مارکس و انگلس دارد و چند اصلاح کوچک در متن به عمل آمده است. عنوانش مانند چاپ‌های آلمانی سال‌های ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ «مانیفست کمونیستی» است.

۳- منظور انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه است.

۴- Red Republican هفته نامه چارنیست‌ها بود که از ژوئن تا نوامبر ۱۸۵۰ بوسیله ج. ج. هارنی انتشار یافت. هفته نامه مذکور در نوامبر ۱۸۵۰ در شماره‌های ۲۱ تا ۲۴ خود اولین ترجمه انگلیسی «مانیفست حزب کمونیست» را تحت عنوان Manifesto of the German Communist Party منتشر ساخت.

۵- Le Socialiste هفته نامه‌ای که از اکتبر ۱۸۷۱ تا مه ۱۸۷۳ به زبان فرانسه در نیویورک انتشار یافت و ارگان شعب فرانسوی انترناسیونال اول در آمریکا بود. این قطنامه از عناصر بورژوا و خرده بورژوا در فدراسیون انترناسیونال اول در آمریکای شمالی پشتیبانی می‌کرد و پس از کنگره اول لاهمه کلیه روابط خود را با انترناسیونال برید. هفته نامه مذکور در ژانویه و فوریه ۱۸۷۲ «مانیفست حزب کمونیست» را انتشار ساخت.

۶- این چاپ که در ۱۸۸۲ در ژنو انتشار یافت دومین چاپ روسی «مانیفست» است. انگلس در پیشگفتاری که بر مقاله «مناسبات اجتماعی در روسیه» نگاشته مترجم «مانیفست» را پلخانوف دانسته است. پلخانوف نیز در چاپ ۱۹۰۰ «مانیفست» یادآور می‌شود که ترجمه از خود اوست. مارکس و انگلس پیشگفتاری بر این چاپ نگاشتند که در ۵ فوریه ۱۸۸۲ بزبان روسی در مجله نارودنیک‌ها بنام Наролная Воля انتشار یافت. پیشگفتار مذکور در ارگان حزب سوسیال دموکرات آلمان موسوم به Der Sozialdemokrat (شماره ۱۶ مورخ ۱۳ آوریل ۱۸۸۲)

(با حذف بعضی از قسمت‌ها) در ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ در این هفته نامه منتشر شد.

۱۶- در مورد مترجم دومین چاپ روسی «مانیفست» مراجعه شود به یادداشت شماره ۶.

۱۷- این ترجمه دانمارکی - K.Marx og F.Engels: "Det Kommunistisk Manifast", København, 1885 - افتادگی‌ها و غلط‌هایی دارد که انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۹۰ تذکر داده است.

۱۸- «مانیفست حزب کمونیست» چاپ فرانسه بوسیله لورا لافارگ ترجمه شد و از ۲۹ اوت تا ۷ نوامبر ۱۸۸۵ در Le Socialiste، و همچنین بشکل ضمیمه La France socialiste مرمکس در ۱۸۸۶ در پاریس انتشار یافت. Le Socialiste هفته نامه‌ای بود به زبان فرانسه که ژول گد در ۱۸۸۵ در پاریس بنیاد نهاد. این هفته نامه تا ۱۹۰۲ ارگان حزب کارگر، از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ ارگان حزب سوسیالیست فرانسه و از آن بعد ارگان حزب سوسیالیست فرانسوی بود. فریدریش انگلس در سالهای ۸۰ - ۹۰ با این هفته نامه همکاری می‌کرد.

۱۹- ترجمه اسپانیولی «مانیفست» از ژوئیه تا اوت ۱۸۸۶ در Le Socialista و سپس در طی همان سال به صورت جزوه منتشر شد.

هفته‌نامه Le Socialista ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیالیست اسپانیا بود و از ۱۸۸۵ در مادرید انتشار یافت. ۲۰- این اصل از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بعد در یک سلسله از آثار مارکس و انگلس بیان شده است. عبارتی که در اینجا مورد نظر میباشد در «آئین نامه اتحادیه بین‌المللی کارگران» مذکور است.

۲۱- این پیشگفتار را انگلس بر چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست» که در مه ۱۸۹۰ در لندن در مجموعه Sozialdemokratische Bibliothek انتشار یافت نگاشته است. این آخرین چاپی بود با تجدید نظر مؤلف. چهارمین چاپ آلمانی «مانیفست»، هم شامل پیشگفتاری بود که مارکس و انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۷۲ نوشته بودند و هم شامل پیشگفتار انگلس بر چاپ آلمانی «مانیفست» در ۱۸۸۳.

بخشی از این پیشگفتار جدید انگلس در سرمقاله شماره ۳۳ Der Sozialdemokrat مورخ ۱۶ اوت ۱۸۹۰ تحت عنوان «چاپ جدید (مانیفست حزب کمونیست)» و در سرمقاله شماره ۴۸ Arbeiter- Zeitung مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ بمناسبت هفتادمین سالگرد ولادت انگلس انتشار یافت.

۲۲- انگلس به پیشگفتار خودش بر چاپ آلمانی ۱۸۸۳ اشاره می‌کند.

۲۳- اصل آلمانی پیشگفتار گم شده‌ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی «مانیفست» نگاشته‌اند و انگلس از آن یاد می‌کند پیدا شد. هنگامی که از متن روسی به آلمانی ترجمه می‌کرد انگلس چند اصلاح کوچک در آن بعمل آورده است.

۲۴- کنگره انترناسیونال در ژنو (اتحادیه بین‌المللی کارگران) از ۳ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶ انعقاد یافت. در این کنگره ۶۰ نفر به نمایندگی از طرف شورای مرکزی، شعب مختلف انترناسیونال و جمعیت‌های کارگری

انگلستان، فرانسه، آلمان و سویس شرکت داشتند. صدارت کنگره بر عهده هرمان یونگ بود. «رهنموده‌هایی برای شورای مرکزی موقت در باره چند مسئله» که مارکس تنظیم کرده بود به منزله گزارش رسمی شورای مرکزی در کنگره قرائت شد. هواداران پرودون که یک سوم آراء را داشتند با «رهنموده‌ها» به مبارزه برخاسته در برابر کلیه مواد دستور روز، برنامه وسیع تنظیمی خود را قرار دادند. معذالک غالب مسائل آنطور حل شد که هواداران شورای مرکزی می‌خواستند. کنگره شش ماده از مواد نه گانه «رهنموده‌ها» را بمتابه قطعنامه خود پذیرفت، از این قرار: وحدت عمل نیروهای بین‌المللی، برقرار ساختن قانونی روز هشت ساعته کار، کار کودکان و زنان، کار کنوپراتیوی، تردیونیون و ارتش. کنگره ژنو، اساسنامه و مقررات اتحادیه بین‌المللی کارگران را تصویب کرد.

کنگره کارگری پاریس، یعنی کنگره بین‌المللی کارگران سوسیالیست که از ۱۴ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ در پاریس منعقد بود در واقع کنگره‌ایست که انترناسیونال دوم را بوجود آورد. پیش از کنگره، مارکسیست‌ها برهبری شخص انگلس با اپورتونیست‌های فرانسه (ممکن طلبان) و هواداران آنان در فدراسیون‌های سوسیال دموکرات انگلستان، بمبارزه‌ای سخت پرداختند. اپورتونیست‌ها در صدد بودند امر تدارک کنگره را در دست گیرند تا مقامات حساس کنگره را اشغال کنند و از اینکه وحدت بین‌المللی مجدد سازمان‌های سوسیالیستی و سازمان‌های کارگری برمبانی مارکسیستی بنیاد گذاشته شود ممانعت بعمل آوردند. اما احزاب مارکسیستی در هنگام دعوت کنگره از نفوذی قطعی برخوردار بودند. کنگره کار خود را روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، روز صدمین سالگرد سقوط باستیل، آغاز کرد و ۳۹۳ نماینده از ۳۰ کشور اروپا و آمریکا در آن شرکت داشتند. ممکن طلبان در اثر شکست تشبثات خویش، برای همان روز در پاریس از کنگره مخالفی دعوت کردند. ولی فقط عده قلیلی از نمایندگان خارجی در کنگره ممکن طلبان شرکت جستند که اکثراً نماینده هیچکس هم نبودند.

کنگره بین‌المللی کارگران سوسیالیست گزارش نمایندگان احزاب سوسیالیست را در باره نهضت کارگری کشورهای آنان استماع کرد، اصول اساسی قانون بین‌المللی کار را مقرر گردانید و اجرای قانونی روز هشت ساعته کار را خواستار شد و راه را برای تحقق خواسته‌های مختلف کارگران نشان داد. کنگره ضرورت سازمان سیاسی پرولتاریا و مبارزه در راه تحقق خواسته‌های سیاسی کارگران را تأکید کرد و نظر داد که سیستم ارتش دائمی باید برافتد و سیستم تسلیح همگانی خلق بجای آن بنشیند. تصمیم بسیار مهم دیگر کنگره آن بود که از کارگران سراسر جهان طلبید که هر سال روز اول ماه مه را به متابه جشن بین‌المللی پرولتاریا برگزار کنند.

۲۵- انگلس این پیشگفتار را برای چاپ جدید «مانیفست» به زبان لهستانی که در ۱۸۹۲ در لندن انتشار یافت به آلمانی نوشت. ترجمه مذکور از طرف ناشران جمله Przed'swit که بوسیله سوسیالیست‌های لهستانی اداره می‌شد منتشر گردید. انگلس هنگامی که پیشگفتار حاضر برای ناشران Przed'swit فرستاد در ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ نامه‌ای به استانیسلاومندلسن نگاشت و خبر داد که قصد

دارد زبان لهستانی یاد بگیرد تا گسترش نهضت کارگری لهستانی را عمیقاً مطالعه کند و بتواند پیشگفتار مشروحی بر چاپ لهستانی آینده «مانیفست» بنویسد.

۲۶- لهستان کنگره به آن قسمت از لهستان گفته می‌شد که در اثر تصمیم کنگره وین (۱۸۱۴ - ۱۸۱۵) تحت نام رسمی کشور پادشاهی لهستان به روسیه تفویض گردید.

۲۷- این پیشگفتار تحت عنوان «به خواننده ایتالیائی» بنا به خواهش فیلیپا توراتی، رهبر سوسیالیست ایتالیا، بوسیله انگلس به زبان فرانسه برای چاپ ایتالیائی «مانیفست» نگارش یافت. چاپ مذکور «مانیفست» در ۱۸۹۳ از طرف انتشارات مجله *Critica Sociale*، ارگان تئوریک سوسیالیست‌ها، با ترجمه پومپنو بتینی در میلان منتشر شد. پیشگفتار انگلس را توراتی ترجمه کرد.

۲۸- مارکس در بسیاری از نوشته‌ها و بویژه در مقاله «روح ارفورت در ۱۸۵۹» این نظریه را بیان داشته است که ارتجاع که خود را پس از ۱۸۴۸ بمثابة مجری ویژه و صایای انقلاب جا زد ناگزیر مطالبات انقلاب را، اگر چه بشیوه‌ای کاملاً خنده آور و تأثرانگیز و بصورت ریشخند انقلاب، برآورده ساخت.

۲۹- مارکس و انگلس در نوشته‌های بعدی خود بجای «ارزش کار»، «بهای کار» اصطلاحات دقیق تری که مارکس وضع کرده است بکار برده اند: «ارزش نیروی کار»، «بهای نیروی کار».

۳۰- لژیتمیست‌ها هواداران سلسله بورین‌ها بودند که در ۱۸۳۰ منقرض شد. اینان مدافع منافع مالکان بزرگ اراضی موروئی بشمار می‌آمدند. برخی از لژیتمیست‌ها در مبارزه با سلسله حاکمه ارلئان‌ها که به آریستوکراسی مالی و بورژوازی بزرگ تکیه داشت غالباً به عوام فریبی اجتماعی توسل جسته خود را مدافع زحمتکشان در برابر استثمارگران بورژوا جا می‌زدند.

«انگلستان جوان» گروهی بود از سیاستمداران و ادیبان انگلستان وابسته به حزب توری. این گروه در اوایل سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بوجود آمد. نمایندگان «انگلستان جوان» که مبین ناخشنودی آریستوکراسی ارضی و مخالف افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوازی بودند دست بعوام فریبی می‌زدند تا طبقه کارگر را بزیور نفوذ خویش در آورند و در مبارزه خود بر ضد بورژوازی مورد استفاده قرار دهند.

۳۱- رفرمیست‌ها هواداران روزنامه *Le Reforme* بودند که از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۰ در پاریس انتشار می‌یافت. آنها طرفدار استقرار جمهوری و اجرای اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی بودند.